

شہید حسن ظریف حق



نام پدر	هادی
تاریخ تولد	۱۳۴۷/۰۵/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۴/۲۰
محل شهادت	دهلران
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	کاکي

زندگینامه

زندگینامه شهید

زندگینامه شهید حسن ظریف حق

فَرَحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

«آل عمران، آیه ۷۰»

آنان(شهید)

به فضل و رحمتی که خداوند نصیبشان گردانید شاد ماندند و به آن مؤمنان که هنوز به آنان نپیوسته اند و بعداً پشت سر آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که هیچ نترسید و اندوهناک نباشید.

بسیجی شهید حسن ظریف حق یکی دیگر از عاشقان خدا در هروان سرخ حسین(ع) بود که در سال ۱۳۴۷ در یک خانواده مذهبی در شهری که مردمانش به عشق اهل بیت صبح را به شام می رسانند، شهر بزرگان دین یعنی کاکي پا به این کره خاکی نهاد.

وی از همان اوان کودکی طبعی پر شور داشت و دائم در تلاش و تکاؤ بود و در عین حال با مسائل ابتدایی مذهبی آشنایی پیدا نمود. از آنجائیکه خانواده به عشق ائمه و اهل بیت می سوختند نام این مولود عرشی را حسن نهادند با اینکه با فقر و تنگدستی روبرو بودند در سن ۶ سالگی پا به دبستان عنصری سابق نهاد، هوش و ذکاوت سرشار او در مدرسه باعث می شد تا او در مدت تحصیل در پایه های مختلف دبستان یکی از شاگرد اولی های کلاس باشد و همیشه مورد تشویق و تقدیر معلمان و مربیان بود، بعد از پایان بردن دوران ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شهید توپال گردید که این دوران مصادف با شروع جنگ بود البته قبل از جنگ نیز حسن فعالانه در مراسمات و راهپیمایی هایی که به مناسبت های مختلف برگزار می گردید شرکت داشت، این موضوعات باعث شد که ایشان خود را با برنامه های انقلاب و جمهوری اسلامی وفق دهد و مسیر ولایت فقیه را طی نماید، علاقه وافری به مساجد و روضه خوانی پیدا کرده بود. به نمازهای واجب در اول وقت بسیار اهمیت می داد علاوه بر آن بر مستحبات نیز تأکید فراوان داشت و همکاری مستمر وی با بسیج سپاه پاسداران کاکي منجر به این گردید با وجودی که قیافه ی کوچکی داشت برای اولین بار در سال ۱۳۶۱ روانه میدان های مبارزه با بعثیان کافر گردید، مرحله اول از او ممانعت شد ولی دلسرد نگردید و در مرحله دوم با اصرار زیاد خود را به رزمندگان رسانید که همان زمان در شیراز از او مصاحبه ای به عمل آمد که از تلویزیون سراسری بخش گردید، ایشان در فرازی از مصاحبه فرمودند: اگر با قد کوچک نتوانستم اسلحه به دست گیرم و با دشمن بجنگم با قد کوچکم روی مین می روم و راه را برای بسیجیان و سربازان امام زمان باز می کنم، از این زمان دیگر این شهید مرحله دیگری از زندگیش شروع شده بود و آن مرحله ی جهاد و شهادت بود شهید بارها و بارها به جبهه اعزام گردید و در عین حالیکه در جبهه مشغول جهاد بود از درس و تحصیل نیز غافل نگردید و پایه سوم راهنمایی را با موفقیت در مجتمع آموزشی رزمندگان گذاراند.

ایشان با توجه به استعداد و نبوغ سرشاری که داشتند در فعالیت های هنری نیز که از طرف آموزشگاه و انجمن اسلامی شهر برگزاری می گردید شرکت فعال می نمودند از جمله در چندین نمایشنامه که از طرف مدرسه راهنمایی شهید توپال اجرا می گردید نقش اول را بر عهده داشتند و عضو فعال انجمن اسلامی آموزشگاه بودند.

شهید دارای روحیه ای بود که آرامش نداشت و سکون آرامش را مساوی عدم می دانست لذا همیشه در جنب و جوش بود.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم
موجیم که آسودگی ما عدم ماست و
همین روحیه نمی گذاشت که در منزل آسوده باشد و مرتب در جبهه های جنگ بود و در مرتبه ی آخر به پدرش
چنین می گوید، پدر جان می خواهم ترا در پیشگاه امام زمان سربلند و سرافراز گردانم، مادرم گواه باش و هیچ
عاملی ترا از جا حرکت ندهد، امروز اسلام احتیاج به خون دارد و اطاعت امام لازم و واجب است، زیرا خط امام
سالار شهیدان است عاقبت این بسیجی مخلص در مورخه ۲۰/۴/۶۴ در جبهه دهلران به فیض شهادت نایل گردید و
زندگی سراسر تلاش و جهاد این جوان عزیز با شهادت در راه خدا پایان یافت.

مشخصات پدر شهید حسن ظریف حق

نام: هادی مشهور به حاجی

نام خانوادگی: ظریف حق

تاریخ تولد: ۱۳۰۱

محل تولد: کاکی

شغل: کشاورزی

زندگی نامه

مرحوم مشهدی هادی که مردم او را مشهدی حاجی می شناختند فرزند مشهدی حسین زایر نصرالله در سال ۱۳۰۱
در شهر کاکی متولد گردید. شغل ایشان کشاورزی بود که با روش سنتی به وسیله گا و نر آب را از چاه استخراج می
نمود و با زحمت زیاد به کشت گندم و جو و ذرت و دیگر محصولات کشاورزی اقدام می نمود. شخصی بسیار متقی
بود، اغلب اوقات در محضر علما و سادات منطقه حاضر می گردید و از جلسات و منبرهای آنها استفاده های
فراوانی می برد، دو بار به مشهد مقدس سفر نمود. در سال ۶۶ بیمار شد که به پزشک مراجعه نمود و پزشک
تشخیص داد که باید عمل نماید و ایشان تحت عمل جراحی قرار می گیرد، سه ماه بعد از عمل جراحی بر اثر شدت
مریضی در کاکی فوت می نماید.

مشخصات مادر شهید حسن ظریف حق

نام: صالحه مشهور به زیره سلمی

نام خانوادگی: نجار باشی

تاریخ تولد: ۷/۷/۱۳۰۶

محل تولد: گنخک

شغل: خانه دار

زندگی‌نامه

زیره صالحه مشهور به سلمی نجار باشی فرزند زایر حسین عالی در سال ۱۳۰۶ در روستای گنخک متولد گردید. حدود سالهای ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۰ با مرحوم مشهدی هادی ازدواج می نماید که حاصل این ازدواج ۴ پسر به نامهای: حسین، حمزه، محمد و حسن می باشد که حسن پسر چهارم خانواده به درجه شهادت می رسد و ۴ دختر به نامهای: نرگس، حلیمه، شیرین و مرضیه که همگی ازدواج نموده و دارای فرزندان می باشند، زیره صالحه زنی بسیار پرهیزگار و وارسته است، علاوه بر انجام واجبات دینی به مستحبات خصوصاً شب زنده داری و نماز شب امت بسیار می دهد. هم اکنون در کنار فرزندان خود در شهر کاکلی روزگار می گذرانند.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء و الصدیقین

شهادت تزریق خون است بر پیکر اجتماع (شهید مطهری)

ولا تحسبن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

گمان مبرید آنانیکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی می خورند. پس از عرض سلام به پیشگاه زعیم عالیقدر و رهبر ارجمند نایب الامام روح الله الموسوی الخمینی و درود فراوان به روان پاک شهدای راستین انقلاب اسلامی وصیت این حقیر این است تمام برادران و خواهران که بعد از من در این مملکت اسلامی زندگی خواهند کرد از فرامین رهبر انقلاب را واجب شرعی دانسته و دوستانش دوست خدا و دشمنان او را دشمنان خدا بدانند که دشمنان او دشمنان اسلامند و دوستان او دوستان اسلامند و امیدوارم که اگر لایق شهید شدن بودم و شهید شدم توانسته باشم که قدمی در راه پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی برداشته باشم و امیدوارم برادران و خواهران که در این راه قدم برداشته اند از روی خلوص نیت باشد و فقط رضای خدا را در نظر بگیرند نه اغراض شخصی خود را.

در خاتمه باید از پدر و مادرم بخاطر زحماتی که برایم کشیده اند تشکر می کنم و اگر فرزند خوبی برایشان نبودم من را خواهند بخشید چشمانم را باز گذارید تا کوردلان بدانند که کور گورانه به این راه نرفته ام دستانم را بیرون بگذارید تا راحت طلبان و دنیا دوستان ببینند که چیزی با خود نمی برم و دستانم را گره کنید تا کافران بدانند که جسم بی جانم نیز نخواهد گذاشت حتی لحظه ای آرامش بخود ببینند.

مادرم کوه باش و چون کوه استقامت کن لحظه ای از یاد خدا غافل مباش در راه دین بکوش که هر چه بکوشی باز هم کم است خواهرم زینب وار با نامایمات دست پنجه نرم کن تا همیشه سربلند باشم و از داشتن خواهری چون تو بر خود ببالم و ضمناً اگر من به شهادت رسیدم هر چند لایق شهادت ندارم در کاکای کنار قبر شهدا (شهید حسین پور و اسکندری) دفن کنید. جاوید باد جمهوری اسلامی گسترده باد اسلام.

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی ترا به جان مهدی برای حفظ اسلام حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه و بر عمر وی بیفزای.

والسلام علی من تبع الهدی

برادر حقیر شما سرباز اسلام حسن ظریف حق

۴ علاقه ایشان به حضرت امام (ره) چگونه بود؟

□ به امام خمینی(ره) علاقه زیادی داشتند و همیشه می گفتند ما پیرو ایشان هستیم و سرباز ایشان هستیم و کتابهای زیادی از دفتر امام می آوردند و در بین دانش آموزان و نمازگزاران مسجد توزیع می کردند.

۴ در چند سالگی به جبهه اعزام شدند؟

□ در ۱۳ سالگی و با اقتدا به حضرت قاسم بن الحسن روانه میدان های جنگ با صدامیان کافر شد.

۴ چه مدت در جبهه بودند؟

□ ایشان به مدت ۵ سال مرتب به جبهه می رفت و هر چند وقت که فرصت میکرد برای دیدن ما به مرخصی می آمد و زمانی که در جبهه بود برای ما نامه می نوشت و همیشه از جبهه و دوستان خودش در آنجا تعریف می کرد.

۴ چگونه از شهادت فرزندتان باخبر شدید؟

□ از طرف بنیاد شهید به ما اطلاع دادند، البته از آنجایی که بنده مادر بودم قبلاً خودم و وجودم احساس شهادت فرزندم را داشتم.

۴ از اینکه مادر شهید هستید چه احساسی دارید؟

□ خوشحال هستم و امیدوارم که انشاءالله خداوند این هدیه را از ما بپذیرند و به وجود چنین فرزندی که با اهدا □ جان خود مایه حفظ آبروی اسلام و میهن گردید افتخار می کنم و چون ایشان را در راه اسلام داده ام هیچ احساس ناراحتی نمی کنم، خوشا به حال این عزیز که عاشق امام حسین بود و عاقبت در راه این عشق سرباخت.

مصاحبه با خواهر شهید حسن ظریف حق

۴ از اخلاق و روحیات ایشان برای ما بیان کنید.

□ هر چه از خوبی اخلاق ایشان بگویم کم است. رابطه بسیار خوبی با اکثر مردم و آشنایان داشت، از خصوصیات بارز اخلاقی وی رعایت ادب و احترام به بزرگترها بود، همیشه در سلام کردن مقدم بود، بسیار کوچک نفس و انسانی صبور بود.

۴ رابطه ایشان با پدر و مادر بیان کنید.

□ بسیار به پدر و مادر احترام می گذاشت و احترام به والدین را نیز به دیگران سفارش می کرد و اعتقاد داشت که انسان هر چه دارد از نتیجه احترام به والدین است و بسیار معتقد به دعای پدر و مادر در حق فرزند بود.

۴ با کدامیک از اعضای خانواده ارتباط بیشتری داشت؟

با همه ارتباط صمیمی داشتند.

۴ رفتار ایشان در مورد همسایگان چگونه بود؟

همیشه سفارش می کرد که باید به همسایگان رسیدگی کرد و از تمام همسایگان و بستگان و اقوام دیدن می کرد، نسبت به سرکشی خانواده های همسایه و اقوام بسیار سفارش می کرد، همیشه در حل مشکلات مردم کمک می نمود، نسبت به دوستان خیلی مهربان بود.

۴ خاطره ای از اعزام ایشان به جبهه را بیان کنید؟

روزی که برای اعزام به جبهه به بوشهر رفتند به ایشان گفتند که شما از نظر سنی کوچک هستید وی در حال گریه می گفتند: من اگر از لحاظ سنی و هیکل کوچک هستم و روحیه بسیار قوی و خوبی دارم.

۴ نظر ایشان در مورد رفتن به جبهه چه بوده است؟

رفتن به جبهه را یکی از واجبات به حساب می آورد و آن را به عنوان برترین خدمت به دین و میهن به حساب می آورد و همیشه دوست داشت که در جبهه باشد و جبهه را بهترین جای دنیا حساب می کرد.

۴ چگونه موفق شدند که به جبهه اعزام شوند؟

مخفیانه به شیراز رفتند و هنگامی که به آنجا رسید می خواستند از رفتن ایشان به جبهه ممانعت کنند ولی ایشان با گریه می گفتند که من می خواهم مانند حضرت قاسم بروم و خدمت کنم علاقه خاصی به جبهه داشتند و خودشان این راه را انتخاب کردند.

۴ چه مدت در جبهه بود؟

مدت ۴ سال مرتب به جبهه می رفتند، بعضی مواقع بخاطر دیدار اعضای خانواده و ادامه درس به مرخصی می آمدند و فصل امتحانات جهت شرکت در امتحان برمی گشتند و همیشه می فرمودند که مدرسه سنگر من است.

۴ آیا سفارشی به شما می نمود؟

بله، یکبار که از جبهه آمدند مادر از ایشان پرسیدند که چرا این دفعه زود برگشتید، گفتند که برگشتم تا شما به مادران دیگر دلداری دهید و آنان را تشویق کنید تا فرزندان شان را به جبهه بفرستند و توصیه می نمودند که شما مادرم فاطمه وار باشید و شما خواهرم زینب گونه باشید و اگر من شهید شدم در عزای من صبر کنید و شیون به پا نکنید و مانند کوه استوار باشید تا منافقین و دشمنان سو استفاده نکنند.

۴ آیا شهید قبل از اینکه برای آخرین بار به جبهه بروند وصیت نامه نوشتند؟

بله، نیمه های شبی دور هم نشسته بودیم شروع به نوشتن مطالبی کردند، هنگامی که مادر از وی سؤال کرد چه کاری انجام می دهید، گفتند: برای دوستان نامه می نویسم. فردا صبح یک نامه و یک آلبوم عکس به من دادند و فرمودند که من به جبهه می روم اگر برگشتم که هیچ ولی اگر برنگشتم کسانی می آیند و این نامه را از شما می خواهند و این نامه را به آنها می دهی ولی تا آن موقع نامه را به دست هیچ کس ندهید و آلبوم عکس نزد خودتان نگه دارید.

۴ چگونه از شهادت ایشان با خبر شدید؟

□ از طرف بنیاد شهید شهرستان دشتی به خانه ما آمدند و ما را در جریان این خبر قرار دادند.

۴ روز تشییع پیکر این شهید را به خاطر دارید؟

□ بله، صبح آنروز اطلاع دادند و عصر جنازه از بنیاد شهید خورموج تا گلزار شهدای کاکلی باشکوه خاصی و در حالیکه جمعیت زیادی آمده بودند تشییع کردند و آخرین وداع با شهید را انجام دادند.

۴ از نحوه شهادت ایشان اگر اطلاعی دارید بیان کنید.

□ این خاطره را به نقل از همسنگران شهید عنوان می کنم.

شهید در آخرین مرحله که به جبهه اعزام شدند جهت شرکت در عملیات قدس به جبهه غرب اعزام شدند و در گردان ادوات لشکر ۱۹ فجر مشغول انجام وظیفه بودند و مسئولیت وی خمپاره انداز بود که با اصابت ترکش خمپاره دشمن مجروح می شوند و توسط نیروهای امدادگر به پشت جبهه منتقل شدند ولی خون زیادی از شهید رفته بود در بیمارستان به سوی معبود و معشوق خود پرواز کرد و به آرزوی دیرینه اش یعنی شهادت نایل آمد.

خاطرات

خاطراتی از بسیجی شهید حسن ظریف حق از زبان همزمش :

برادر علی فرجی

فعالیت های مذهبی و اجتماعی

از آن جا که شهید در خانواده ای مذهبی متولد شده بود علاقه شدیدی به کارهای مذهبی داشت، از همان کودکی به همراه پدر به مسجد جامع می رفت و در بین بزرگترها نماز می خواند، در همان کودکی به عنوان مکبر انجام وظیفه می کرد یا نظافت مسجد را به عهده داشت و میان مردم آب و چای تقسیم می کرد.

شهید ظریف حق روحیه معنوی بالایی داشت یعنی واقعاً عاشق اهل بیت بود با توجه به اینکه در سنین نوجوانی بود ولی به مرحله خدانشناسی بالایی رسیده بود به نماز جماعت خیلی اهمیت می داد به ولایت و حضرت امام عشق می ورزید و به همین علت کلاس درس را نیمه تمام رها کرد و در نبرد حق علیه باطل شرکت کرد.

بنده به عنوان یک دوست از کودکی با ایشان بودم در دوره راهنمایی که اوج فعالیت های مذهبی شهید بود و در هنگام شروع جنگ تحمیلی به اتفاق در کلاس سوم راهنمایی تحصیل می کردیم، از آنجا که شهید ظریف حق از شاگردان ممتاز مدرسه بود، از اوایل به عضویت انجمن اسلامی در آمد.

مسئول گروه فرهنگی انجمن مدرسه بود، در مراسمات صبحگاه با خواندن شعر و مقاله در خصوص جنگ و جبهه دانش آموزان را تشویق می کرد تا به جبهه بروند و با دشمنان یعنی نبرد نمایند.

اینجانب در طول حیات شهید از همان کودکی خاطرات زیادی دارم که به چند نمونه اشاره می کنم.

در کلاس اول ابتدایی وقتی مسئولین بهداشت برای انجام واکسن به مدرسه آمدند، بچه ها چون کوچک بودند می ترسیدند و همه کلاس اولی ها از مدرسه فرار کردند ولی تنها کسی با روحیه بالا و چهره ای خندان آستین بالا زد، برای واکسن شهید ظریف حق بود یعنی این عزیز از همان کودکی روحیه ای بالا داشت و شجاع و ترس نبود.

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی در کلاس سوم ابتدایی تحصیل می کردیم شهید اطلاعیه های از انقلاب را به کمک بزرگترها در روستا به دیوار می چسباند، آنزمان پاسگاه ژاندارمری سابق نزدیکی محله بود در یکی از شب ها با هماهنگی شهید چند اعلامیه را در زیر لباس خود پنهان و از زیر سیم های خاردار عبور کرد و با وجود نگهبان در محوطه پاسگاه آنها را به داخل پاسگاه برده و در محل هایی نصب نمود، اعضای پاسگاه که متوجه نشده بودند، صبح با همدیگر دعوا می کردند که چه کسی این اطلاعیه ها و اعلامیه ها را به داخل آورده.

شهید عاشق نماز جمعه و جماعت بود، همیشه دوستان و همکلاسی ها را تشویق می نمود و چندین مرحله دسته جمعی با ماشین برای شرکت در نماز جمعه به خورموج رفتیم، با توجه به اینکه کوچکترین فرد خانواده بود ولی همگی او را الگوی خود قرار داده بودند و این بخاطر تأثیر اخلاق و رفتار این فرد در بزرگترها بود.

ایشان به مهمانی خیلی علاقه داشت، بسیار مهمان پذیر بودند، همیشه دوستان را به منزل دعوت می کرد، با توجه به اینکه از خانواده ای بی بضاعت بودند همیشه دوست داشتند که مهمان داشته باشند.

شهید ظریف حق محبوبیت خاصی در میان دوستان و دانش آموزان داشت، تأثیر این عزیز در میان دوستان باعث گردید تا خیلی از افراد به جبهه ها اعزام شوند با توجه به اینکه ایشان از نظر قد و قیافه کوچک بود در اوایل از رفتن ایشان به جبهه ها جلوگیری می کردند، این مسأله موجب نگرانی و ناراحتی ایشان شده بود، همیشه می گفت، ما خودمان عضو انجمن اسلامی هستیم و بچه ها را برای رفتن به جبهه تشویق می کنیم اما علت کوتاهی قد و قیافه، بسیج قبول نمی کند که به جبهه برویم.

شهید از اوقات فراغت خود به خوبی استفاده می کرد، حتی زنگ تفریح در مدرسه دوستان را جمع می کرد و درس ها را مرور می کردند، دارای بخشش بود، همیشه دانش آموزان محروم را با توجه به اینکه خودش نیز از خانواده ای فقیر بود یاری می کرد، همیشه جهت مطالعه کتاب های غیر درسی به کتابخانه ولی عصر (عج) کاکی می رفت. بیشتر اوقات برای درس خواندن دوستان را به منزل دعوت می کرد یا به اتفاق همدیگر به مسجد می رفتیم و آنجا مطالعه می کردیم، در سال ۱۳۶۲ که کاروان لیبک یا امام به جبهه اعزام گردید، ایشان ثبت نام نمودند، با توجه به قد کوچکی که داشتند مسئولین اعزام از رفتن ایشان جلوگیری می نمودند، اما ایشان با کمک برخی از دوستان با مخفی شدن زیر صندلی های اتوبوس خود را به پادگان صاحب الزمان شیراز رساند، زیرا در اوایل نیروهای اعزامی از استان بوشهر برای اعزام در لشکر ۱۹ فجر شیراز سازماندهی می شدند، هنگام سازماندهی و تجهیز نیروها و دادن لباس و پوتین به رزمندگان هر لباسی را که به ایشان می دادند به اندازه اش نبود چون قد کوچکی داشت.

یاد دارم خبرنگار برای مصاحبه به جمع ما آمد و از وی سؤال کرد، شما با این قیافه کوچک نمی توانید بجنگید پس چرا به جبهه آمدید؟ ایشان فرمودند: اگر جسم کوچکی دارم قلبم بزرگ است و با نیروی ایمان می توانم در برابر دشمن مقاومت کنم. همین زیبایی کلام و سخن او باعث شد تا فرمانده گردان راضی شد تا به جبهه اعزام گردد.

شهید در عملیات متعددی از جمله: خیبر، والفجر مقدماتی، قدس ۳ و ۴ شرکت کرد که در عملیات قدس به شرف عظمای شهادت رسید.

مسئولیت هایی که در جبهه داشتند عبارت بود از: پیک گردان، بیسیم چی گردان، نیروی رزمی و خمپاره انداز در لحظه ی شهادت مسؤول آتش بار خمپاره ۸۱ میلی متری بود.

«یادش گرامی»

تهیه کننده: هم رزم و دوست شهید علی فرجی فرزند محمد

خاطراتی از شهید ظریف حق از زبان برادر شهید :

جناب آقای محمد ظریف حق

شهید یکی از دانش آموزان خوبی بود که همیشه درس را در کنار فعالیت های مذهبی با هم دوست داشت. عصر پنجشنبه ای شهید به همراه پدر به زیارت شاهزاده اسماعیل که در شمال کاکی قرار دارد می روند پدرم مریض بود و شهید پدر را همراهی می کرد، پدر می گفت وقتی به آن مکان مقدس رفتیم آنجا خلوت بود و هیچکس حضور نداشت، بعد از ادای دو رکعت نماز حسن مرا خطاب کرد و گفت چرا به این سید که وارد حرم شد و سلام کرد جوابش ندادی من گفتم: کسی را نمی بینم، حسن گفت: بابا سیدی آمد و بعد از سلام یک عدد سیب به من دارد در حالیکه سیب را من نشان می داد و گفت آن سید اکنون رفت. از آن زمان متوجه شدم که ایشان علاقه زیادی به ائمه خصوصاً امام زمان دارد.

ایشان علاقه وافری به قرآن و ادعیه خصوصاً دعای کمیل و توسل داشت با اینکه سنش از ما کوچکتر بود ولی ما را نصیحت میکرد. مثلاً وقتی ما از کسی دلخور بودیم از ما می خواست برای آشتی کردن مقدم شویم.

موقع اعزام به جبهه چون سنش کم و قیافه کوچکی داشت، مسؤولان بسیج از اعزام وی جلوگیری می کردند و ایشان به خاطر عشق و علاقه ای که به جبهه داشتند با دستبرد به کپی شناسنامه اش سنش را افزایش داده بود قبل از اعزام به جبهه از سرشوق و عشقی به رزمندگان داشت شب ها نمی خوابید و اکثر سرودهای انقلابی و نوارهای آهنگران را گوش می داد.

بعد از دستکاری شناسنامه جهت اعزام به جبهه به بوشهر رفت مسؤولان اعزام به جبهه باز هم از رفتن ایشان ممانعت کردند اینطور که دوستانش نقل می نمایند از شدت ناراحتی شهید چندین بار سر خود را به ماشین زده بود و به دست و پای سپاهیان افتاده تا سرانجام با اعزام ایشان موافقت گردید.

از بوشهر به شیراز حرکت کردند در شیراز خبرنگاری از صدا و سیمای مرکز فارس از وی سؤال کرد که شما با این سن و سال و قد کوچک در میدان نبرد چـــــه کاری می توانی انجام دهی؟ شهید در پاسخ می گویند شما به قد من نگاه نکنید من اگر چه قدم کوچک است اما قلبم مانند این کوه ها بزرگ است من به جبهه می روم و برای رزمندگان آب تهیه می کنم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران